هو الشافی

هرگاه کسی خواسته باشد از طلاب این علم نفیس طب ادویه را ترکیب کند

باید باین دستور ترکیب کند کیفیات اربعه یعنی حرارت و برودت

و رطوبت و یبوست را از قاعده درجات ادویه در حرارت و برودت

و رطوبت و یبوست جمع کند درجات انها را بعد از ان کیفیات

فاعلیه را که حرارت و برودت باشند اگر بخواهد ان دوا حار باید

تفریق برودت کند بحرارت حاصل تفریق را گرفته و بعد اگر بخواهد

حار و رطب باشد دوا کیفیات منفعله که رطوبت و یبوست باشند

تفریق یبوست کند از رطوبت حاصل تفریق هر چه شد بخواهد با حاصل تفریق از حرارت

از حرارت تقسیم کند هر چه حاصل را بر اوزان ادویه که معین کرده است درجه

حرارت و رطوبت معلوم خواهد شد و کذلک اگر بخواهد سرد و تر بشود تفریق حرارت به برودت

و یبوست بر رطوبت کند بهر قسم بخواهد ادویه جمع و ضرب و تفریق و تقسیم کند و قرار

اینها از این قاعده است مثلا بنفشه بادیان اصل السوس

بنفشه پنج مثقال در درجه اول سرد است و در دوم رطب بادیان در درجه دوم گرم است

و در درجه اول یابس است سه مثقال اصل السوس در درجه دوم گرم است و در درجه اول یابس

چهار مثقال مجموع حرارت این نسخه شد چهارده درجه و رطوبت ده درجه و برودت

پنج درجه و یبوست هفت درجه تفریق برودت از حرارت کردیم حاصل تفریق شد نه درجه

و تفریق یبوست کردیم از رطوبت حاصل تفریق شد سه درجه رطوبت نه درجه حرارت را

تقسیم کردیم بر وزن دوازده مثقال دوا شد سه ربع درجه هر مثقالی شد و تقسیم سه درجه

رطوبت کردیم بر دوازده مثقال دوا هر مثقالی ربع درجه قسمت شد معلوم شد این

نسخه سه ربع درجه گرم و ربعی رطب است از این قاعده ادویه را ترکیب نماید

از طب باوری گرفته و مرقوم گردید المرقوم بیستم شهر شعبان المعظم سنه ۱۳۲۷

کتبه محمد علی بن محمد صادق الموسوی

الحرز فی لی

یا سوء مزاج عام است در بدن یا یکعضو است اگر عام باشد سوء مزاج مستوی است
واگر مخصوص عضوی است سوء مزاج مختلف است حکیم ابو سهل میگوید که هر مرض
اذیت دهد سوء مزاج مختلف است واگر اذیت نه دهد سوء مزاج مستوی است
مزاج مادی آن است که سوء مزاج حاصل شود بواسطه غلبه خلطی از اخلاط اربعه
سوء مزاج ساذج سوء مزاجی را گویند که بغیر از غلبه اخلاط باشد مثل سردی
برف یا گرمی آفتاب سوء القنیه یعنی فساد مزاج جگر که مقدمه استسقاء است
سیلان الرحم مرضی است که رطوبت همیشه از رحم بیرون میآید بسبب ضعف
غاذیه رحم است سیلان یعنی جریان از هر جا که باشد سیلان گویند

## حرف الشین

شب کوری مرض عشا را گویند صاحب این مرض روز روشن هر چیزی میبیند و لیکن
شب هیچ چیز نظر نمیآورد این مرض ضد جهر است که روز کوری باشد در حرف
جیم مرقوم شد شترح یعنی گاهی پلک چشم این آن مرض است که پلک بالای
منقلص شود و پلک پایین منقلب بخارج شود چنین چشم را چشم خرگوش میگویند و علاج
صاحب این مرض را هم علاج خرگوش گویند شجن یعنی حزن و هم زیاده است
شخوص همان آخذه است که مدرکه و حافظه حس و جمود شود تا نتواند که شروع کرده بود در اثنا



شدخ تفرق اتصال طول عصب یا کسر سر را گویند شرق نازل
شدن چیزی در حنجره و قصبه ریه و عارض شدن سرفه شرسوف سر استخوان
پهلو از طرف شکم شترناق مرضی است که در پلک بالای چشم چیزی زائدی
مثل چربی پیدا شود شری بثور صغار یا بعض بثور کبار که در جسم پیدا میشوند
شریان عروق ضوارب که از قلب بیرون میآیند شریان وریدی و وریدی شریانی
و شریانهای سباتی وغیره در تشریح ملاحظه شوند شطر الغب تبی که از آمیختگی صفرا و بلغم پیدا شده
در حرف حاء گذشت شعیره یعنی ورم دراز که شکل شعیر است که در کناره پلک بیرون
میآید بر دو قسم است یکی آنست همرنگ پلک است از فضله غلیظ غیر محرق است دوم آنست
رنگش سرخ باشد او را عدس میگویند همه آن از خون خالص است شعور
ادراک شئی بغیر اسباب شعر زائد موئی است در چشم که اذیت میرساند
شعر منقلب موئی است که در کناره چشم بیرون میآید و کج شود در چشم شقیقه
یعنی درد نیمه سر شقاق شکافته شدن در جلد یا سایر اعضا یا مقعد شوصه ورم
حجاب اضلاع داخلی شهوت کلبی اشتداد شهوت طعام شیب یعنی سفیدی موی
بواسطه نقض سن باشد یا بوقت و فیکه خون در بدن چرب و غلیظ و تیز و تلخ است موی سیاه است

و وقتیکه خون از کیفیات مذکوره مائل بامنیت گردید منیت مو سفید میشود

## حرف الصاد

صالب تب حاده بی لرزه را گویند صاعقه برق و رعد پر اواز بی اندازه که بلا باشد

صاب حجنون را گویند صبار اجنون مفرط را گویند صحت الذهبیت